



پیوند مادی بین طبقه و ملت



گره گوردی که پیوندهای بین طبقه و ملت را پنهان می‌کند، زمانی گشوده می‌شود که به مالکیت خصوصی ضربه بزنیم. به همین دلیل است که با تحلیل تاریخ جنگ اجتماعی بین مالکیت اشتراکی و مالکیت خصوصی شروع کردیم. هیچ ملتی آزاد نخواهد بود اگر زنان کارگرش آزاد نباشند، اگر نژادپرست باشد، اگر حقوق اساسی طبقات کارگر خود را سرکوب کند، اگر از غارت امپریالیستی سود ببرد، هرگز آزاد نخواهد بود اگر نیروهای مولد/بازتولید کننده را اجتماعی نکند.



ایناکی گیل د سان ویسنته ترجمه مجله جنوب جهانی

می‌گفت. این ایده با تعریف فرهنگ ارائه شده توسط سمیر امین مرتبط است: فرهنگ شیوه مدیریت ارزش‌های مصرف است، یعنی در جوامع مبادله ارزش‌های مصرف، فرهنگ و زبان بخش‌های اساسی تولید/بازتولید پیوندهای همبستگی بودند که حول مالکیت مشترک می‌چرخیدند. این یکی از دلایلی است که بسیاری از این جوامع به شدت در برابر ورود مالکیت خصوصی و استعمار و امپریالیسم مقاومت کرده‌اند.

پیوندهای مشترک با ظلم به زنان، که در زبان، اسطوره‌ها، فرهنگ‌ها و مذاهب منعکس می‌شود، از بین رفت. به همین ترتیب، به بردگی گرفتن مردم تحت سلطه و دهقانان ورشکسته از مردم خود نیز پیوندهای برقرار شده را از بین برد، همانطور که ظهور مبارزه استثمارگران و استثمار شونده‌گان در داخل جامعه. این مالکیت خصوصی،

چه پیوندهای مادی می‌توانست خودآگاهی جوامع پیش طبقاتی را که از درون توسط مالکیت خصوصی از هم گسیخته نشده بودند، حفظ کند؟ چه دیالکتیکی پیوندهای اجتماعی را تا مرز گسست بین کسانی که مالکیت خصوصی را انحصاری می‌کردند و کسانی که از آن محروم بودند، تحت فشار قرار می‌داد؟ چگونه مالکیت خصوصی پیوندهای قدرت خود را ایجاد کرد و چگونه پیوندهای طبقات استثمار شده‌ای را که هنوز آرمان‌شهرهایی را به یادگار از دوران اشتراک اموال داشتند، نابود کرد؟ آیا پیوندهای مادی علی‌رغم این گسست‌ها حفظ می‌شدند، تغییر می‌کردند یا از بین می‌رفتند؟

به گفته مارکس، در جوامع پیش طبقاتی، زبان «هستی اشتراکی بود که خود به خود سخن می‌گفت»، یعنی پیوندها کامل بودند زیرا این جامعه بود که در زبان خود می‌اندیشید و سخن



ارزش مبادله، اقتصاد کالایی، پول بود که پیوندهای مشترک را از بین می‌برد، اما آنها را به طور کامل نابود نمی‌کرد زیرا اسطوره‌ها، آداب و رسوم، آرمان‌شهرها و غیره به هر نحوی در فرهنگ عامه زنده می‌ماندند، به طوری که هویت این تناقض را پذیرفته می‌شود. دیالکتیک در درون «ملی» به ویژه در میان مردم تحت ستم قرار دارد. تحت مالکیت خصوصی، «هویت ملی» وجود دارد، البته، اما در ذات خود متناقض است زیرا مبارزه طبقاتی که در آن ساکن است، دائماً در حال تغییر است و معانی جدید را ادغام می‌کند و آداب و رسوم قدیمی را رها می‌کند. در واقع، چندین هویت ملی در داخل یک هویت ملی، یعنی هویت ملی مسلط، وجود دارد.

دیسرایی مرتجع، هم‌عصر مارکس، اظهار داشت که دو لندن وجود دارد: لندن ثروتمندان و لندن فقرا، که دو ملت در یک ملت وجود دارد. از نظر مارکس، پرولتاریا باید به عنوان یک ملت "اما نه به معنای بورژوایی" کلمه، بلکه به معنای کارگری، به معنای "ملت

کارگر" در تقابل با ملت بورژوازی در همه جنبه‌ها، در حالی که پیوندهای مادی خود را در جهت استقلال طبقاتی ایجاد می‌کند، که فرآیندی جدایی‌ناپذیر از تسخیر قدرت سیاسی سوسیالیستی است، تشکیل شود. لندن در سفر خود به لندن دریافت که دیسرایلی و مارکس با وجود تضادشان، هر دو حق داشتند: دو ملت دشمن، ملت دیسرایلی و ملت مارکس، در داخل یک ملت. اولی از ظلم به ایرلند دفاع می‌کرد، دومی اطمینان می‌داد که استقلال واقعی آن مستلزم اصلاحات ارضی رادیکال، گسست اقتصادی با انگلیس و غیره است، چیزی که برای استقلال لهستان نیز خواستار بود، البته با در نظر گرفتن تفاوت‌ها. اما اصلاحات ارضی و سایر اقدامات فقط با مبارزه طبقاتی در داخل ملت تحت ستم و با مبارزه آزادی‌بخش علیه نیروهای ملت ستمگر محقق می‌شد. باز هم دیالکتیک محض: دو مبارزه در یک مبارزه.

آیا ملت ایرلند و سایر مردمان استثمار شده توسط استعمار بریتانیا نبودند که



و ملی؛ سرکوب حق/نیاز به شورش؛ غارت اقتصادی، فرهنگی و فکری؛ بدهی، فقر نسبی یا مطلق، مصرف‌گرایی در مقابل کیفیت زندگی؛ کالایی‌سازی احساسات در مقابل آزادی‌های جنسی-عاطفی؛ پول به عنوان تنها آرزو در مقابل آرزوی انقلاب؛ بت‌وارگی مطلق به عنوان زنجیر مطلق و غیره.

این استثماریها و استثماریهای دیگر در پیوندهایی که مبارزه طبقاتی را از طریق وحدت و مبارزه اضداد با ملت مرتبط می‌کند، در حال جوشش هستند. پیچیدگی پیوندها چشمگیر است؛ و در سرزمین‌های کاتالان چطور؟ گره‌گوردی که پیوندهای بین طبقه و ملت را پنهان می‌کند، زمانی گشوده می‌شود که به مالکیت خصوصی ضربه بزنیم. به همین دلیل است که با تحلیل تاریخ جنگ اجتماعی بین مالکیت اشتراکی و مالکیت خصوصی شروع کردیم. هیچ ملتی آزاد نخواهد بود اگر زنان کارگرش آزاد نباشند، اگر نژادپرست باشد، اگر حقوق اساسی طبقات کارگر خود را سرکوب کند، اگر از غارت امپریالیستی

هر دو لندن را تغذیه می‌کردند، که با عرق، گرسنگی و مهاجرت خود باعث می‌شدند که پرولتاریای انگلیسی بهتر از "حیوانات ایرلندی" زندگی کنند؟ آیا ایرلند اشغال شده بین ثروتمندان همکار و توده دهقانان تحت تعقیب به دلیل استقلال‌طلبی‌شان تقسیم نشده بود؟ چه مبارزه‌ای بین پیوندهای متضاد مختلف در ایرلند و لهستان در می‌گرفت؟ چه پیوندهایی می‌توانست بین همکاران و استقلال‌طلبان، بین بورژوازی انگلیسی و ایرلندی، بین استثمار شدگان انگلیسی و استثمار شدگان ایرلندی وجود داشته باشد؟

بیا بیا برخی از پیوندهای مادی استثمارگرانه را بررسی کنیم: مردسالاری، کار خانگی، مراقبت، آموزش و غیره؛ مهاجرت، برده‌داری قومی-ملی، نژادپرستی، قاچاق انسان، سرمایه‌داری جنسی و غیره؛ استثمار مزدی و وابستگی حیاتی به دستمزد مستقیم و غیرمستقیم؛ سرمایه‌گذاری‌ها، خدمات و هزینه‌های عمومی در مقابل خصوصی‌سازی گسترده؛ ستم زبانی-فرهنگی، از خود بیگانگی فرهنگی



سود ببرد، هرگز آزاد نخواهد بود اگر
نیروهای مولد/بازتولید کننده را
اجتماعی نکند.